بسم الله الرحمن الرحیم

1. وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى
2. وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى
3. وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالأُنثَى
4. إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى
5. فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى
6. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى
7. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى
8. وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى
9. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى
10. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى
11. وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى
12. إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى
13. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالأُولَى
14. فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
15. لا يَصْلاهَا إِلاَّ الأَشْقَى
16. الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى
17. وَسَيُجَنَّبُهَا الأَتْقَى
18. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى
19. وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَى
20. إِلاَّ ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الأَعْلَى
21. وَلَسَوْفَ يَرْضَى

تعریف اولیه سیاق: به دسته های بیانی درون هر سوره، سیاق گفته میشود

توضیح: هدف از کشف سیاق در سوره چیست و ما را میخواهد به کجا برساند؟

سخن هر متکلم، تشکیل شده از جملاتی است که با هم ترکیب میشود تا محتوایی منتقل شود. ترکیب این جملات و محتوا، گاهی جزئی است و گاهی جزئی نیست.

همونطور که مثلا در متن، پاراگراف تعریف می کنیم. جملات هر پاراگراف با هم ارتباط جزئی و مستقیم دارند، اما پاراگراف ها با هم در فاز بالاتری ارتباط برقرار میکنند؛ لذا جمله به جمله نیست. لذا ارتباط پاراگراف ها با هم، موضوعی نیست بلکه غرضی است. هر دو پاراگراف (یا چند پاراگراف) در راستای یک غرض هستند.

هرچه کلام حکیم طولانی تر میشود، اجزاء کلام ارتباطاتشان با فازهای بالاتر منتقل میشود.

هدف از کشف سیاق در کلام الهی: رسیدن به وحدت کلام. وحدتی که مسیرِ انتقالش، حرکت از کثرت به سمت وحدت است. پس، قابل استناد است. میشود جزئی به جزئی برای آن استدلال آورد.

مرز کشف سیاق کجاست؟ (مثلا سوره ی علق تا یکجایی راجع به مامور کردن پیامبر است و از یه جایی به بعد، صحنه ی نهی پیامبر از نماز. چرا آنجا حرفی از سیاق نزدیم؟ چون ما، دنبال ایجاد مرز در جایی که ارتباط روشن وجود دارد، نیستیم. هدف ما فهم کلام است. لذا تا جایی که سیر مفهومی آیات، ارتباط روشنش در لایه ی مفهوم و نه در لایه ی غرض پیگیری میشود، نیازی به سیاق در سوره نداریم.

ولی جاهایی، سیر مفهومی منقطع میشود. نه قرینه ی ادبی بر ارتباط داریم و نه قرینه ی محتوایی. اینجا نمیشود گرفتار به زور ربط دادن آیات بهم بشویم! هم تکلف پیش می آید و هم تحمیل آیات الهی. اما اگر کسی فهمش سیاقمند بشود، میفهمد که باید سیاق ها را جداگانه بررسی کند و بعد ارتباط بین سیاق ها را پیدا کند.)

ارتباط به سه قسمت تقسیم میشود:

* لفظی و ادبی: مثلا یک آیه ای بیاید و به عنوان توضیح آیه ی قبلی، ارتباط ادبی با آن برقرار کرده باشد. مانند ارتباط جواب سوگند با سوگند. مثل رابطه ی جواب شرط با شرط
* مفهومی: مثلا میگوید ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین.... آیه ی الذین یومنون بالغیب، از نظر ادبی ارتباطی با آیه ی قبل ندارد ظاهرا؛ اما از نظر مفهومی، تبیین کننده ی مفهومی است که در آیه ی قبل آمده است.
* غرضی: یعنی این آیه نه مفهومی و نه ادبی ادامه ی ماقبل است اما غرضش همان غرض آیات قبلی است و در یک راستا فرماندهی شده.

در دو نوع ارتباط اول میگوییم: سیر مفهومی تداوم دارد. لذا نیازمند ارتباط غرضی بین آیات نمیشویم چون خود آیات در ظاهر متکفل ارتباط بین خودشان شده اند. اما در نوع سوم میگوییم، سیاق جدا میشود.

سوره ی لیل، دو سیاق دارد

آیه ی 5: تفصیل جواب قسم (با اما)

سنخ ارتباط آیات درون هر سیاق، با ماقبل متفاوت است. دو سیر مفهومی در کلام موجود است. یکی با قسم و جوابش شروع شده و دیگری با مقدمه و نتیجه ی بعدش

بعد از آنتراکت اول

ابتدا باید آیات 1 تا 11 فهم شود و بعد آیات 12 تا 21. و گام بعد ببینیم خدا چرا این دو دسته را در یک سوره قرار داده. اصل نگاه مسنجم و هماهنگ در قرآن کریم، از اینجا به بعد خودش را نشان میدهد.

معنی آیات:

یغشا، از مصدر غشاوه به معنای پوشاندن

و سوگند به روز آنهنگام که جلوه گری میکند.

و سوگند به آن قدرتی که (مای موصول است و مراد خدای متعال است. وقتی از خدای متعال به جای مَن از ما استفاده میشود، برای حکایت از عظمت و قدرت اوست تا جایی که نمی توانم بگویم مَن خلق الذکر و الانثی و میگویم ما خلق الذکر و الانثی

در دوجا از «ما» به جای «مَن» استفاده میشود:

* یا برای نشان دادن شان و عظمت بالای ذوی العقول
* یا برای نشان دادن شدت حقارت او)

همانا سعی و تلاش شما، متفاوت و مختلف و گوناگون است.

پس هرکس که عطا کرد و بخشید و تقوا پیشه کرد و تصدیق کرد حُسنا را (عاقبت نیکو. چون حسنی به معنای نیکویی است و چون در کنار صدّق آمده است، یعنی تصدیق آن نیکویی است که به ظاهر دیده شدنی نیست و تصدیق میخواهد. بیان پیامبر یا قرآن را. چون اگر نیکویی امر دیده شدنی باشد که تصدیقش هنر نیست. اما اگر عاقبتی که دیده نمیشود را تصدیق کنم، این هنر است. پس مراد کدام نیکویی است؟ آن نیکویی ای که تصدیقش جزو ارزش هاست مانند عاقبت نیکو)

نیسره، یعنی او را فراهم و آماده می کنیم. آسان میکنیم رسیدنش را به آن آسانترین.

او را آسان میکنیم یعنی او را آماده می کنیم.

بخل ورزیدن، نقطه ی مقابل عطا کردن است. به معنای نگه داشتن و از دیگران منع کرد.

بخل بورزد و از دیگران بی نیازی ورزد. و آن حسنا را تکذیب کند.

او را برای رسیدن به آن سختی، آسان می کنیم. مسیر او را برای رسیدن به سختی، آسان میکنیم.

بی نیاز نمی کند او را مالش، آنهنگام که سقوط میکند.

فضای سخن آیات:

اولین جایگاه برای کشف فضای سخن: جواب قسم

تاکید کرده بر تفاوت سعی ها. به جایی این تاکید نشان میدهد که مخاطب یک انگارِ تساهل و تساهم آلود نسبت به اعمال دارد. یعنی بین اعمال و رفتارها، خیلی فرقی وجود ندارد. اینکه چه میکند و برای چه انجام میدهد، برایش اهمیتی ندارد. گویا میزانی در ذهن او برای سنجش اعمال وجود ندارد. لذا اعمال را یکسان می بیند. این، تاثیر خودش را در انتخاب عمل نشان میدهد. وقتی کسی عمل ها را یکسان دانست، طبیعتا از بین اعمال، عملی را انتخاب میکند که نفس او به او فرمان میدهد و لذتش برایش بیشتر است.

مصداق جزئی در سوره که خدا با آن کار دارد، کدام عمل است؟

وقتی میگوید ان سعیکم، یعنی بحث از سعی و تلاش است و نه از باورها. خدا میخواهد از تفاوت سعی ها سخن بگوید. پس در ادامه ی آیات باید دنبال دو سعی متفاوت بگردیم که از نظر مخاطب تفاوتی در آنها نیست.

اعطا در نقطه ی مقابل بخل. دو رفتار است. دو گونه میتواند نسبت به دارایی اش عمل کند. بر فرض اینکه اعمال متفاوت نباشد، عقل او حکم میکند که بخل بورزد. فضای سخن آیات، همین جاست. منش بخل را انتخاب کرده اند عده ای. چرا نمی گوییم منش اِعطا را انتخاب کرده اند؟ چون اگر منش اعطا بود، درد و مشکلی نبود که سوره بخواهد حل کند. پس اگر از اعطا سخن گفته، نه برای اینکه مشکلی است؛ بلکه برای حل مشکل بخل است.

آیات میخواهد این فضا را دگرگون کند. لذا با قسم شروع میکند:

سوگند به شب، آن هنگام که میپوشاند و سوگند به روز، آن هنگام که روشن میکند

سوگند به قدرتی که از یک جنس، دو نوع مذکر و مونث آفرید

تا به این جواب برسد: تلاش های شما متفاوت است و فرق میکند که چه راهی را انتخاب کنید.

سوگند به شب و روز که هر دو در پی حرکت خورشید و زمین حاصل میشود، اما یکی روشن است و دیگری تاریک. سوگند به مذکر و مونث که هر دو از یک جنس اند و هر دو انسان اند اما یکی مذکر است و یکی مونث است.

نمی آید بگوید و ما خلق الانسان و الابل. چرا؟ چون خدا میخواهد بگوید در همین یک جنس و ریزتر نگاه کن.

پس، فرق میکند که چه رفتاری را انتخاب کنی و چه مسیری را در پی بگیری.

اولین لایه ی تناسب این سوگند با این جواب، اشاره به این است که یک قدرت، از یک جنس، هم مذکر آفریده است و هم مونث. با اینکه به ظاهر هر دو انسان اند، اما یکی با ویژگی های مونث و یکی با ویژگی های مذکر.

تا اینجا، مخاطب در یک ابهام به سر میبرد که بحث از تفاوت اعمال، برای چیست. یا اصلا به چه اعتباری، اعمال متفاوت است. اگر تفاوت عمل به انکار این باشد که پول دادن فرقی با پول را نگه داشتن از نظر ظاهر ندارد، که عقلش کم است! قطعا آنچه در ذهن مخاطب از تفاوت است، تفاوت نسبت به نتیجه است. در این ابهام، خدا شروع میکند به تفصیل دادن:

فاما من اعطی و اتقی/ و صدق بالحسنی

حرکتش از سمت یک رفتار، به سمت یک منش، و به سمت یک باور است

رفتار: او اهل انفاق و اِعطا است. اموالش را نگه نمیدارد

بر اساس کدام منش: او اهل تقواست

بر اساس کدام باور: صدق الحسنی. او عاقبت نیکو را باور کرده.

بررسی موضوعی: خداوند در چندتا از سوره ها از انفاق سخن گفته و در چند سوره بحث از مسکین و یتیم کرده و در چند سوره راهکار دوری از آتش را دوری جستن از دنیا معرفی کرده و در چند سوره...

نقطه ی مقابل: و اما مَن بخل

کسی که بخل ورزیده است. بر اساس کدام منش؟ منش استغناء. (من برای نجات خود، نیازی به انتخاب روش متقیانه ندارم. این یعنی استغناء)

قرینه ی تقابل: وقتی بخل نقطه ی مقابل اعطا قرار گرفت، تقوا هم نقطه ی مقابل استغناست. پس بی نیازی ورزیدن، بی نیازی از مال نیست بلکه بی نیازی از روشی است. کدام روش: کذب بالحسنی. رمز بی توجهی او به رفتار و توجهش مشخص شد: او جزای نیکو را تکذیب کرده و لذا نیازی به اعطا و انفاق نمی بیند. در نقطه ی مقابل کسی پیدا میشود که عاقبت نیکو را تصدیق کرده، لذا عاقبت نیکو را تصدیق کرده.

حالا خدا میخواهد نتیجه بگیرد. اصل سیستم هدایتی، در نتیجه خودش را نشان میدهد. چون در اینجا خداوند، بشارت یا بیم میدهد.

خدا میگوید اگر کسی اعطا را انتخاب کرد بر اساس منش متقیانه، به خاطر باور به حسنا، فنیسره للیسری: او را برای رسیدن به آن آسانی، آسانش می کنیم. مسیرش را آسان میکنیم. چرا؟ این ریشه در انتخاب خود او دارد. اینطور نیست که خداوند قهرا مسیری را آسان کند. ریشه در این دارد که این رفتار و منشش بخاطر تصدیق حسنا بوده. چه ربطی به هم دارد؟ آیا کسی که خواست اهل تقوا شود، واقعا آسان است مسیرش؟ نه! مگر اینکه خداوند همواره این یسرا را در ذهن او جلوه دهد. فسنیسره للیسری. مثل کسی می ماند که در یک بیابان خشک و بی آب و علف حرکت می کند به این امید که فلانقدر دیگه به گلستانی خواهد رسید. لذا هرچه در مسیر سختی باشد، به جان میخرد. چون میداند هرجا متوقف شود، جانش گرفته میشود. لذا تمام سختی ها برایش نوش میشود. مثل کسی که داره پیاده میره کربلا!

در نقطه ی مقابل: اما من بخل و استغنی/ و کذب بالحسنی/فسنیسره للعسری

مسیر او را هم آسان میکنیم برای رسیدن به آن سخت ترین. میگوییم مسیر او که آسان بود! مسیر او تا زمانی آسان است که این پرده ی عذاب را پیش روی نبیند، و اگر ببیند (هزاری هم از گلستان عبور کند) حاضر نیست این چند قدم را در گلستان طی کند.

چون خودش تکذیب حسنا کرده، جلوی چشمش پرده افتاده نسبت به عسرا. لذا نیسره للعسری.

اگر کسی از خدا بپرسد تو چگونه مسیر متقی را به یسرا آسان میکنی؟ میگوید با باز کردن چشمش نسبت به عاقبت نیکو. خودش خواست: صدّق بالحسنی

مسیر اهل بخل را چگونه آسان می کنی نسبت به سختی؟ با بستن چشم او به روی سختی. چگونه؟ توی خدا این کار رو کردی!؟ خودش خواست: کذّب بالحسنی. لذا داره میره اما حواسش نیست چند قدم بعد میرسه به آتش.

و ما یغنی عنه ماله اذا تردی: همین طور که قدم به قدم آمد و به پشتوانه ی دارایی اش نیازی به انتخاب منش متقیانه در خود ندید، وقتی سقوط کرد، این مال، نیازی از او برطرف نمیکند.

اشاره به یک سیستم مشخص در عالم دارد. اگر باور به یک عاقبت نیکو پیدا کردی، متقی میشی و اعطا میکنی. سخته اما خداوند برات آسان میکنه. چگونه؟ یادت می یاره که کجا داری میری. اگر باور نداشته باشی، بخل می ورزی و خدا برات این مسیر سخت را (چون به سمت عذاب است) برایت آسان میکند. چگونه؟ پرده جلوی چشمت می اندازد. تا کی؟ تا وقتی که سقوط کنی و هلاک بشی که دیگه اونجا مالت هم به درد نمی خوره.

اگر دو آیه ی اول با تفاوت تلاش ها ارتباطی داشته باشد، فقط در این است که همانگونه که تلاش ها متفاوت اند، لیل و نهار هم متفاوت اند. اما ارتباط دومی قوی تر است چون سوگند به خالقشون میخوره. خالق مذکر و مونثی که در ادامه ی سوره به اعطاء هدایت میشوند.

توجه دادن به موثت و مذکر برای چیست؟ وقتی میخواهد جمعی را مورد توجه قرار بده، غلبه را بر مذکر قرار میدهد. اما وقتی میخواهد بحث از انفاق را به میان بیاورد، قسمت مونثش هم را می آورد. هدف چیست؟ چون این نقطه ی آسیب است. چرا؟ مخاطب مونث ممکن است به جهت مونث بودن، خود را از توصیه ی انفاق به دور بداند. لذا خدا در جایی که این آسیب گمان میرود، تاکید به الانثی دارد. خدایی که مذکر و مونث متفاوت را آفرید، وقتی میگوید ان سعیکم لشتی، توصیه ی خودش را هم شامل مونث میکند و هم مذکر. ضمنا، یک دلیل ادبی دارد: مونث و مذکر دو هویت اند و نه دو ماهیت (شب و روز دو ماهیت اند) نقطه ی بروز بیرونی ندارد مذکر بودن. لذا به خودشان سوگند خورده نمیشود و به خالقشان سوگند میخورد که یک ماهیت است.

سیاق اول: در یک سیری از رفتار انسان ها، به سمت منش آنها و باور آنها، تفاوت را تبیین کند. و این تفاوت را در نتیجه نشان دهد.

سیاق دوم، بحث را از نقطه ی دیگری شروع می کند

ان علینا للهدی

فانذرتکم نارا تلظی 🡨 لایصلاها الا الاشقی

الذی کذب و تولی

🡨 و سیجنبها الاتقی

الذی یوتی مالا یتزکی

و ما لاحد عنده تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی

و ان لنا الاخره و الاولی

در سیاق اول، یک حسنا بود و همگان را به سمت آن حسنا ترغیب میکرد. که یکی تصدیق کرد و دیگری تکذیب. اما در سیاق دوم، یک نارا تلظی است. یک عاقبت بد است که مخاطب نسبت به آن هشدار داده میشود.

ترجمه:

همانا هدایت بر دوش ماست. بر عهده ی ماست.

همانا آخرت (آینده) و گذشته برای ماست

(فای تفریع) حال که هدایت بر عهده ی ماست و آخرت و اولی هم در دست ماست، انذار میدهیم شما را از آتش زبانه کشنده

(صلو، به معنای در آستانه ی وارد شدن است)

یتزکی، یا از زکو به معنای رشد و ارتقا پیدا کردن، یا از زکی، به معنای پاک شدن (در اینجا هر دو معنا را میدهد)

آنچه که از مالش انفاق میکند، در قبال نعمتی که جزا داده شود نیست. نه در حال پاسخگویی به نعمت دیگری است و نه انتظار گرفتن نعمتی دارد از کسی در قبال اعطایش. پس چگونه انفاق میکند؟ مگر برای رسیدن به وجه پروردگار برترینش. چرا نمیگه الا ابتغاء ربه الاعلی و میگه وجه ربه الاعلی؟ گویا میخواهد به نظر او برسد. تحت توجه او قرار بگیرد. توجه کردن به چیزی یعنی روی به سمت او چرخاندن. او میخواهد جلوی خدای خودش دیده شود. او هدفش از انفاق، دیده شدن در محضر دیگران نیست و میخواهد مورد توجه پروردگارش باشد.

بعد از آنتراکت دوم

فضای سخن سیاق دوم:

لزوما فضای سخن سیاق بعدی، متفاوت از قبلی نیست. فضای سخن این سیاق هم فضای تکذیب در نقطه ی مقابل تصدیق است. اما تکذیب یا تصدیق نسبت به چه چیزی؟

هدایت کردن، دو پشتوانه میخواهد. خبر دادن از عذاب، دو پشتوانه میخواهد:

اینکه من کاره ای باشم و چیزی در اختیار داشته باشم و قدرتی داشته باشم و آینده ای دست من باشد

اینکه نسبت به چنین قضیه ای، تعهدی داشته باشم.

هر دو در مورد خداوند موجود است. چون من تنظیم کننده ی این سیستم هستم

میتوانست اینگونه شروع کند: فانذرتکم نارا تلظی

اما چون بی معرفتی بشر را میشناخت، دو مقدمه ی قبل را هم آورد. من میدانم چنین آتشی وجود دارد!

اول از یک آتش خبر میدهد. طبیعتا وقتی خبر از آتش میدهد، سوال بعدی این است که این آتش برای چه کسی فراهم شده است.

صنعت بلاغی: از ابهام به تبیین

به قرینه ی تقابل، مشخص است که نفر اول چه چیز را تکذیب کرده: رسیدن به وجه پروردگار اعلی را

نفر اول، همه ی اینها را تکذیب کرده و رویگردان شده است از چه فرمانی؟ از یوتی ماله

دو گروه از انسان ها داریم.

در سیاق اول، وقتی صحبت میکرد، کسی که در وجود خود انفاق و گذشتن از مال را می بیند، به آینده ی خود امیدوار میشود. سیاق دوم، شرطی را میگذارد که مسیر را سخت میکند. انفاق چیست؟ به چه کسی اتقی می گویند؟ (چون گفتیم فقط اتقی میتواند از این آتش دور باشد) به کسی که دنیا را میدهد تا در مقابل، وجه ربه الاعلی را بگیرد. اما اگر کسی دنیا را داد که در مقابل دنیا بگیرد، به آن اتقی نمی گوییم، بلکه معامله است! پول میدهد تا احترام متقابل بگیرد.

نه اینکه نعمتی بر گردن دارد و میخواهد اینکار را بکند؛ نه! اصلا در حال جزا دادن به نعمتی نیست. در حال دادن برای گرفتن احترام متقابلی نیست.

نقطه ی مقابل: الذی کذب و تولی

این تقسیم بندی، کار را سخت میکند. چون در این تقسیم بندی، گروه سومی سر و کله اش پیدا نشده. یعنی گروهی که انفاقش اینگونه نیست توی خماری می ماند که آیا از گروهی هستم که ماله یتزکی است یا لایصلاها الا الاشقی

اینجاست که میگویند هر اعطایی بر اساس منش متقیانه و باور تصدیق حسنا نیست.

چه بسا اعطا کننده ای که در زمره ی بخیلان باشد. پس اعطایی اعطاست که برای وجه پروردگار است.

سوال: چرا به گروه اول گفت اشقی و به گروه دوم گفت اتقی؟ آیا میخواست میگه در کنار اتقی، یک تقی و متقی داریم و در کنار اشقی یک شقی؟

خیر! افعل تفضیل همیشه برای نشان دادن رتبه نیست. بلکه نشان دادن جایگاه هم هست. آنکسی که در این آتش وارد میشود کسی نیست مگر بدبخت ترین. پس نمیخواهد افراد را جدا و تفکیک کند. هدفش نشان دادن اوج شقاوت در وارد شدن است.

پس سوره ی لیل، حول محور انفاق، دو تا رفتار دارد:

یکبار از دنیا به سمت آخرت آمده---یکبار از آخرت به سمت دنیا

اگر انفاق را دستت بگیری، می بینی که انفاق در دنیا راهگشاست

اگر از آخرت به سمت رفتارها بیایی، می بینی انفاق در آخرت هم راهگشاست

اما کدام انفاق؟ انفاق خالصانه.

اینجاست که گره های دو سیاق روشن میشود. انفاق خالصانه چگونه حاصل میشود؟ پشت پرده دارد. منش متقیانه است. پشت پرده ی منش متقیانه، باور به حسناست.

پس هر دو سیاق سوره، حول محور انفاق است.

اگر کسی باورمند به عاقبت نیکو شد، نمیتواند انفاق غیرخالصانه بکند.

پس، سوره ی لیل میخواهد انفاق بر مبنای تقوا و عاقبت نیکو را راهگشا معرفی کند در دنیا (چراکه سختی های مسیر ایمان کم میشود) و در آخرت (چراکه انسان از نارا تلظی نجات پیدا میکند) به شرط اینکه خالصانه باشد.